

## تحلیلی بولی از اثر محرومیت نسبی بر خشونت سیاسی (مطالعه تطبیقی کشورهای مسلمان خاورمیانه)

محمد رضا طالبان

(تاریخ دریافت ۸۹/۲/۳۰، تاریخ پذیرش ۹۰/۳/۲)

چکیده: مقاله حاضر با ملحوظ داشتن واحد تحلیل «کشور» از جبر بولی استفاده نموده است تا به این پرسش پاسخ گوید که چه ترکیب‌هایی از معرف‌های محرومیت نسبی موجب تکوین خشونت سیاسی می‌شوند؟ رویکرد نظری محرومیت نسبی براساس استدلال‌هایی پیش‌بینی می‌نماید که احتمال وقوع خشونت سیاسی در جوامعی که به‌طور هم‌زمان واجد محرومیت طولی و عرضی اند بسیار بیش از سایر جوامع است. در پژوهش حاضر، این فرضیه منبعت از تئوری‌های محرومیت نسبی در میان کشورهای مسلمان خاورمیانه در یک دوره زمانی بیست‌ساله به‌وسیله تکنیک تحلیل بولی مورد واریسی تجربی قرار گرفت.

نتایج تحلیل بولی نشان داد که در دوره مورد مطالعه، دو الگوی علی متفاوت از محرومیت نسبی موجب خشونت سیاسی در کشورهای مسلمان شده‌اند. اول، ترکیبی از تبعیض گروهی قوی با نابرابری اقتصادی پایین؛ و دیگری، جوامعی که در آن‌ها تبعیض گروهی قوی با توسعه شتابان ترکیب شده است.

از سویی دیگر، دستاورد نظری ناشی از کمینه‌سازی بولی نیز نشان داد که در میان کشورهای تحت مطالعه، وقوع خشونت سیاسی ارتباطی به نابرابری اقتصادی نداشته است. همچنین، تبعیض گروهی علت لازم خشونت سیاسی بوده است؛ یعنی، کلیه کشورهایایی که خشونت سیاسی را تجربه کرده‌اند واجد تبعیض گروهی بوده‌اند.

مفاهیم کلیدی: محرومیت نسبی؛ خشونت سیاسی؛ تحلیل بولی؛ نابرابری اقتصادی؛ توسعه اقتصادی - اجتماعی؛ تبعیض گروهی

### بیان مسئله

جامعه‌شناسان و سیاست‌پژوهان معمولاً نظام سیاسی را نهادی در جامعه محسوب نموده‌اند که کارکرد اصلی‌اش مهار یا کمینه‌نمودن کاربرد خشونت در روابط بین افراد و گروه‌های اجتماعی، به‌ویژه، به‌منظور رویارویی با اقتدار حکومت‌ها است. در حقیقت، اولین و مهم‌ترین وظیفه هر نظام سیاسی حذف یا کاهش ارتکاب خشونت در زندگی روزمره و روابط اجتماعی - سیاسی است (کانی، ۱۹۹۷: ۳۱۶). اگر معلمان اخلاق، خشونت را معیاری برای ارزیابی استحکام و صحت جامعه بدانند، جامعه‌شناسان آن را مقیاسی برای شناخت قابلیت جامعه برای حفظ و بقای نظام حاکم بر آن شناخته‌اند (جانسون، ۱۳۶۳: ۲۶).

از سویی دیگر، هر نوع نظام اجتماعی (از جمله جوامع جدید) زاینده کشمکش‌های درونی است و هیچ کشوری در عالم وجود ندارد که فاقد هرگونه منازعه سیاسی داخلی باشد. سیاست در همه‌جا با ستیزه همراه است، یعنی نوعی کشمکش بین افراد و گروه‌هایی که می‌کوشند به هدف‌های متفاوتی دست‌یابند و خواسته‌های متضادی را برآورند. مهم آن است که این ستیزه‌های داخلی حتی المقدور شکل حاد و خشونت‌آمیز پیدا نکنند. از این‌رو، وظیفه هر نظام سیاسی تضمین ثبات از طریق پیش‌گیری از حادث شدن منازعات داخلی است تا به تجزیه‌طلبی و جنگ داخلی نینجامد (رنی، ۱۳۷۴: ۱۹ و ۴۱). با این حال، تا جایی که تاریخ اجتماعی بشر حکایت دارد، همواره گروه‌هایی از افراد وجود داشته‌اند که علیه زمام‌داران سیاسی‌شان، اقدام به کنش‌های خشونت‌آمیز کنند. در واقع، اگر در تاریخ ملت‌ها پدیده‌های اجتماعی تکرار شونده‌ای وجود داشته باشد، قطعاً یکی از آن‌ها کشمکش‌های گروهی و ناآرامی‌های سیاسی - اجتماعی به‌شکل جنگ‌ها، انقلاب‌ها، شورش‌ها، آشوب‌ها، و... است که برخی اوقات گستره‌ای درحد میلیون‌ها نفر را دربر می‌گیرد (رانگ، ۱۹۹۴؛ مداس، ۲۰۰۱). به‌عنوان مثال از سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۶۴ تا ۱۹۹۰-۱۹۹۴ میلادی، نسبت کشورهایی که جنگ داخلی (- درگیری‌های مسلحانه در داخل یک کشور) را تجربه نموده‌اند از ۷ درصد به ۲۸ درصد افزایش یافته است (چاوت، ۲۰۰۲) و بیش از ۱۴۰ جنگ داخلی در سرتاسر جهان از سال ۱۹۴۵ میلادی (بعد از جنگ جهانی دوم) تاکنون، باعث کشته‌شدن نزدیک به ۲۰ میلیون نفر و آوارگی ۶۷ میلیون نفر شده است (سامبانیس، ۲۰۰۳).

از سویی دیگر، پس از جنگ جهانی دوم و در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی با ظهور

کشورهای تازه استقلال یافته و تغییرات وسیع و شتابان اقتصادی - اجتماعی در بسیاری از این کشورها و سایر کشورهای جهان سوم که با بروز انواع خشونت‌های گسترده (اعم از آشوب‌ها، کودتاها، جنگ‌های داخلی و انقلاب‌ها) مقارن شده بود، توجه دانشمندان و محققان علوم اجتماعی و سیاسی را بیش از پیش به مسئله کشمکش‌های خشونت‌بار سیاسی جلب نمود. در این راستا، برخی دانشمندان و صاحب‌نظران، تئوری‌هایی عام را برای تبیین کلیه انواع خشونت سیاسی ارائه دادند (گلدستون، ۲۰۰۳: ۵).

اولین و شاید مهم‌ترین رویکرد عام نظری برای تبیین خشونت سیاسی به‌ویژه در سطح ملی، تئوری‌های محرومیت نسبی است. این نوع نظریه‌ها به سنت دورکیمی وابسته هستند و چارلز تیلی، ردپای آن را در آثار مهمی همچون «سامان سیاسی در جوامع دستخوش تغییر» ساموئل هانتینگتون (۱۹۶۸/۱۳۷۰)؛ «تحول انقلابی» چالمرز جانسون<sup>۱</sup> (۱۹۶۹/۱۳۶۳)؛ «چرا انسان‌ها شورش می‌کنند؟» تد رابرت گار (۱۹۷۰/۱۳۷۷) و «کشمکش داخلی در دهه ۱۹۶۰» تد رابرت گار و ریموند دوال (۱۹۷۳) نشان داده است (تیلی، ۱۳۸۵؛ همچنین بنگرید به مولر و وید، ۱۹۹۴). تیلی تصریح دارد که اکثر نظریه‌های رفتار جمعی در قرن بیستم، در بردارنده قرائت‌هایی از استدلال دورکیم هستند. در حقیقت، کلیه تحلیل‌های مربوط به اثرات صنعتی شدن، شهرنشینی، کنترل اجتماعی و نابه‌سامانی اجتماعی روی رفتار جمعی که در قرن بیستم ظهور کرده‌اند، جملگی نشان دورکیمی دارند (تیلی، ۱۳۸۵). برخی، حتی تئوری مارکس در خصوص شورش و انقلاب را به سنت نظری‌ای متعلق می‌دانند که خشونت سیاسی را به‌وسیله نارضایتی حاصل از محرومیت تبیین می‌کند (وید، ۱۹۸۷؛ کلمن، ۱۹۹۰؛ الینا و مور، ۱۹۹۰؛ نلسون، ۱۹۹۸). در مجموع، کلیه نظریه‌هایی که معتقدند، اگر حکومت‌ها بخواهند از تزلزل و بی‌ثباتی در امان باشند، باید مردم را راضی و خرسند نگه دارند تا آن‌ها از کنش جمعی اعتراضی منصرف گردند، ذیل رویکرد نظری محرومیت قرار می‌گیرند.<sup>۲</sup>

۱. مولر و وید (۱۹۹۴) استدلال نموده‌اند که رویکرد نظری وفاق ارزشی (اسملسر، ۱۹۶۲؛ پارسنز، ۱۹۶۴؛ جانسون، ۱۹۶۶ و ۱۹۸۲) گرچه فاقد مضامین تجربی است ولی به‌طور مفهومی، قرابت و خویشاوندی زیادی با تئوری محرومیت نسبی دارد و ذیل «برنامه پژوهشی کنش‌گر محروم» قرار می‌گیرد.

۲. شاید بتوان برخی نظریه‌ها و تحلیل‌های فرهنگی کنش‌های جمعی و جنبش‌های اجتماعی جدید را نیز ذیل رویکرد محرومیت نسبی محسوب نمود. درحقیقت، تحلیل‌هایی که کنش جمعی و اعتراضی مردم علیه حکومت را با اتکا به نوعی هویت‌یابی فرهنگی تبیین می‌نمایند، معتقدند که برخی اقدامات و سیاست‌های حکومت که در راستای نفی ارزش‌ها و/یا تحقیر فرهنگی - هویتی پنداشته می‌شوند،

از دهه ۱۹۶۰ میلادی به بعد با رشد بانک‌های اطلاعات اقتصادی - اجتماعی کشورها و گردآوری داده‌های سیاسی قابل خواندن توسط ماشین و همچنین، توسعه رایانه‌هایی که می‌توانست برای ذخیره این داده‌ها و انجام عملیات روی آن‌ها به کار رود، تحقیقات تطبیقی بین کشوری رو به گسترش نهاد. در همین راستا، دانش پژوهان مدافع رویکرد محرومیت نسبی در اواخر دهه ۱۹۶۰ و در طول دهه ۱۹۷۰ تعداد معتناهی از مدل‌های علی صوری از خشونت سیاسی را تدوین و به صورت آماری آزمون نمودند. این نوع مطالعات تجربی، در اکثر قریب به اتفاق مواقع، شامل به کارگیری مدل‌های رگرسیون چندگانه و تحلیل مسیر برای تحلیل عوامل مختلفی بود که بر نوع، شدت و گستره انواع منازعات داخلی تأثیر می‌گذارند. مروری بر تحقیقات تطبیقی کمی (با واحد تحلیل کشور) در خصوص خشونت سیاسی نشان می‌دهد که دانش پژوهان مختلف، سنج‌های متفاوتی را به عنوان معرف محرومیت نسبی ارائه داده‌اند. با وجود این، اگر مطرح شود که چند الگوی علی از ترکیب معرف‌های محرومیت نسبی می‌توان پیدا نمود که منجر به خشونت سیاسی گردیده است، هیچ تحقیق کمی وجود ندارد که پاسخی برای آن ارائه کرده باشد. دلیل اصلی آن، این است که تکنیک‌های آماری فقط با وارد کردن مقادیر تعاملی در معادلات است که می‌توانند ترکیب عوامل علی را به دست آورند. از این رو، در تحقیقات کمی مثلاً با هفت متغیر مستقل و احتساب کلیه تعاملات ممکن، مدلی با بیش از یک صد متغیر مستقل بسط می‌یابد که جدا از مشکلات تفسیری آن، موجب کاهش درجات آزادی و افزایش مشکل هم‌خطی چندگانه<sup>۱</sup> می‌شود.

با تحلیل بولی که توسط چارلز رگین (۱۹۸۷) برای مطالعات علوم اجتماعی فرموله شده است می‌توان به سادگی بر این مشکلات فائق آمد و شرایط ترکیبی را پیدا نمود که پیامد مورد نظر را به بار آورده‌اند. این مقاله بر اساس رویکرد جبر بولی و اتخاذ واحد تحلیل کشور به بررسی تجربی ترکیب یا ترکیب‌هایی خاص از عواملی می‌پردازد که طبق استدلال تئوری‌های محرومیت نسبی، موجب خشونت سیاسی شده است.

خلاصه آن‌که در مطالعه حاضر از تحلیل بولی استفاده می‌شود تا به این پرسش پاسخ گوئیم که چه ترکیب‌هایی از معرف‌های محرومیت نسبی موجب تکوین خشونت سیاسی می‌شوند؟

→ موجب خشم ناراضیان (احساس ناشی از محرومیت) و بالطبع، موجب کنش جمعی آنان می‌گردد. برخی نظریه‌های جنبش‌های اجتماعی جدید نیز این جنبش‌ها را تجلی احساس محرومیتی که کنش‌گران نسبت به دیگر بخش‌های اجتماع تجربه می‌کنند و احساسات پرخاش‌گرانه که نتیجه طیف وسیعی از انتظارات برآورد نشده هستند، می‌دانند.

## 1. Multicollinearity

نسخه احتمال‌گرایانه آن نیز عبارت است از این سؤال که چه ترکیب‌هایی از معرّف‌های محرومیت نسبی احتمال وقوع خشونت سیاسی را افزایش می‌دهند؟

### تبیین نظری

فرض اساسی تمام تئوری‌های محرومیت در تبیین خشونت سیاسی — که با عناوین دیگری همچون بی‌سازمانی اجتماعی، نوسازی و تئوری اختلال نیز در این ادبیات آمده است (به‌عنوان نمونه بنگرید به: معدل، ۱۹۹۴؛ دیویس، ۲۰۰۲؛ گلدستون، ۲۰۰۳) — این است که برخی شکل‌های ناکامی و نارضایتی که توسط انواع عدم تعادل‌های ساختاری و کارکردی (عملکردی) در جامعه ایجاد می‌شوند، خود را به‌صورت خشونت سیاسی یا کنش‌های جمعی اعتراضی بروز می‌دهند. در این سنت نظری، تغییر اجتماعی به‌خصوص تغییر سریع و شتابان، اختلال‌آفرین و بی‌ثبات‌کننده تلقی می‌شود و از طریق مکانیسم‌های روان‌شناسی اجتماعی معینی که «محرومیت نسبی» یا «ناکامی و سرخوردگی» نامیده می‌شود، موجب جنبش‌های اعتراضی و حوادث بی‌ثبات‌کننده می‌گردد. در حقیقت، رفتارهای سیاسی خشونت‌آمیز مردم نتیجه نارضایتی و نارضایتی، محصول ناکامی یا محرومیت نسبی آنان است که به معنی وجود شکاف و اختلاف میان آنچه آن‌ها می‌خواهند (انتظارات ارزشی) و آنچه فکر می‌کنند می‌توانند به‌دست آورند (توانایی‌های ارزشی) می‌باشد. پس، در تئوری‌های محرومیت نسبی هرگونه تغییر اجتماعی که موجب ظهور و نضج انتظارات برای زندگی بهتر نزد مردم شود، بدون این‌که وسایل لازم برای تأمین این انتظارات فراهم گردد، می‌تواند به کنش‌های جمعی اعتراضی و خشونت سیاسی بینجامد (گار، ۱۳۷۷، ۱۳۷۹؛ نلسون، ۱۳۷۹؛ مارکوس و نسلود، ۱۹۷۲؛ کلمن، ۱۹۹۰؛ والتون و رگین، ۱۹۹۰؛ گلدستون، ۲۰۰۳). در حقیقت، برای تبیین این‌که چرا کشورها در حجم و میزان خشونت سیاسی متفاوت از یکدیگرند، توجه و تأکید تبیینی تئوری‌های محرومیت نسبی روی شرایط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی‌ای است که می‌تواند فرض شود به‌وجودآورنده اختلاف میان انتظارات ارزشی و توانایی‌های ارزشی مردم است.

با وجود این‌که تفاوت‌هایی میان قرائت‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی سنت نظری محرومیت نسبی، به‌ویژه، درخصوص منابع و شرایط به‌وجودآورنده ناکامی و سرخوردگی و همچنین، متغیرهای میانجی وجود دارد، ولی می‌توان عناصر اصلی مشترکی را در استدلال آنان تشخیص داد:

همه آن‌ها می‌پذیرند که دگرگونی و رشد شتابان در شرایط کلی اجتماع (دیویس بر شرایط

اقتصادی، لئسکی بر شرایط اجتماعی و هانتینگتون بر شرایط سیاسی تأکید داشته‌اند) - چه به نظر برخی در مرحله‌ای دچار انقطاع و وقفه شود و چه به نظر برخی دیگر دچار انقطاع نشود - شکافی را میان انتظارات (ذهن) و دستاوردها (عین) به وجود می‌آورد. این شکاف، ناکامی یا سرخوردگی به وجود می‌آورد و ناکامی نیز منجر به پرخاشگری می‌شود که در سطح کلان خود را به شکل کنش‌های اعتراضی و شورش از جمله خشونت سیاسی منعکس می‌سازد (کلمن، ۱۹۹۰؛ وید، ۱۹۹۸).

در این نوع استدلال نظری، تکوین و گسترش شورش یا کنش جمعی خشونت‌بار مبتنی بر مکانیسمی است که می‌توان آن را با سه نوع ارتباط و پیوند به شکل زیر نشان داد:



نمودار شماره ۱. مدل کلان-خُرد-کلان تئوری محرومیت نسبی در تبیین شورش

این مدل توسط کلمن (۱۹۹۰) ارائه شد که بعدها با نام مدل «کلان-خُرد-کلان» از تبیین جامعه‌شناختی مورد پذیرش جامعه‌شناسان متعددی قرار گرفت (هدستروم و سوئدبرگ، ۱۹۹۸). مدعای اصلی این مدل آن است که پیوند و ارتباط میان دو پدیده کلان، (۱) تغییرات شتابان و (۲) شورش، باید براساس پایین رفتن به سطح انگیزه‌ها و کنش‌های آدمیان تبیین شود. در این مدل، نخستین رابطه (حرکت از سطح کلان به سطح خُرد) بسته به این‌که نظریه پرداز، منابع یا شرایط زمینه‌ای به وجود آورنده ناکامی را چه بداند، صورت‌های تئوریک و عناوین متفاوتی به خود گرفته است (توقعات فزاینده؛ منحنی جی؛ ناسازگاری پایگاهی؛ محرومیت نسبی؛ سرخوردگی سیستمی). رابطه دوم (حرکت از سطح خُرد به سطح کلان) صرفاً گزاره ناکامی - پرخاشگری است که از روان‌شناسی اجتماعی گرفته شده است. رابطه سوم (حرکت از

سطح خرد به سطح کلان) تجمیع یا برآیندی از پرخاشگری‌های فردی به تولید محصولی جمعی، یعنی شورش یا خشونت سیاسی است که به صورت ضمنی و تلویحی مطرح شده است. همین رابطه آخری که چگونه احساس محرومیت نسبی و ناکامی که صفات فردی هستند، تبدیل به کنش‌های جمعی اعتراضی (از تظاهرات و اعتصابات گرفته تا کودتا و انقلاب) می‌شوند، تاکنون بیشترین انتقادات نظری را برانگیخته است.

در پاسخ به انتقاد فوق‌الذکر، تئوری‌های محرومیت ساده‌ترین راه‌حل را در این گزاره خلاصه نمودند که «سطح کلان چیزی جز حاصل جمع یا برآیند عناصر سطح خرد نمی‌باشد». یعنی، پدیده‌های جمعی مستقیماً از طریق تجمیع رفتار اشخاص استنتاج می‌شوند و در واقع جنبه برآیندی دارند. از این رو، اگر افراد زیادی در درون یک جامعه، تنش‌های روان‌شناختی معینی مثل ناکامی و محرومیت نسبی را تجربه کنند، می‌توان انتظار داشت که درگیر رفتار جمعی خشونت‌باری شوند که به عنوان یک گروه یا جمع مشخص، قابل مشاهده و بررسی است (گار، ۱۹۶۸؛ مارکوس و نسولد، ۱۹۷۲). در حقیقت، از دیدگاه این تئوری‌ها، ناکامی‌ای که به طور هم‌زمان توسط بخش بزرگی از جمعیت احساس می‌شود با یکدیگر جمع و ترکیب گردیده و پدیده‌ای کلان همچون شورش یا خشونت سیاسی را به وجود می‌آورد.

با ملحوظ داشتن مفروضه فوق‌الذکر، کاملاً موجه است از این فرضیه سطح خرد که «هرچه فرد دارای محرومیت نسبی بیشتری باشد، آمادگی و تمایل بیشتری برای مشارکت در فعالیت سیاسی خشونت‌بار پیدا می‌کند»، نتیجه سطح کلان گرفته شود؛ مبنی بر این‌که «اجتماعات انسانی یا تجمع‌های بشری (مثل شهرها، مناطق و کشورها) با محرومیت نسبی زیاد، در مقایسه با تجمع‌هایی که از محرومیت نسبی پایین‌تری برخوردارند، با سطوح بالاتری از خشونت سیاسی مواجه خواهند بود». بدین‌سان، کاملاً امکان‌پذیر است که فرضیه روان‌شناختی ناکامی - پرخاشگری را برای مطالعه پدیده‌های پهن‌دامنه‌ای همچون خشونت سیاسی به کار برد؛ همان‌طور که پژوهش‌گرانی مثل آپتر (۱۹۶۵)؛ دویچ (۱۹۶۱)؛ روست (۱۹۶۴)؛ دیویس (۱۹۶۲)؛ میدلارسکی و تانتر (۱۹۶۷) استفاده نموده‌اند (مارکوس و نسولد، ۱۹۷۲). مضافاً بر این‌که، طبق تعریف فایریندها از اصطلاح «سرخوردگی سیستمی» یعنی نسبت شکل‌گیری خواسته‌ها به ارضا و اقتناع آن‌ها در یک جامعه - که شباهت بسیار زیادی با مفهوم محرومیت نسبی دارد - فرضیه کلان مربوط به خشونت سیاسی کشورها با ارجاع به نظام‌های اجتماعی (به‌عنوان منبع تولید سرخوردگی) ولی ذیل تئوری ناکامی - پرخاشگری، بازسازی شده است. از نظر فایریندها، منبع عمده سرخوردگی سیستمی عبارت است از شکاف میان انتظارات و خواسته‌های گروه‌های درون یک کشور، نسبت به داشته‌ها و دستاوردهای بالفعل این گروه‌ها.

هرچه این شکاف بیشتر باشد، نتیجه‌اش سرخوردگی سیستمی افزون‌تری خواهد بود که این سرخوردگی نیز منبع اصلی همه رفتارهای سیاسی خشونت‌آمیز و بی‌ثبات‌کننده در درون کشورها است (فایریندها، ۱۹۶۶/۱۳۷۹؛ ساندرز، ۱۳۸۰؛ مارکوس و نسولد، ۱۹۷۲).

از آن‌جا که تئوری‌های محرومیت، هم در سطح فردی و هم در سطح جمعی، در بردارنده گزاره‌هایی درخصوص ارتباط میان محرومیت نسبی و خشونت سیاسی هستند، می‌توان آن‌ها را در هر دو سطح مزبور مورد آزمون قرار داد. آزمون در سطح فردی، شامل بررسی اطلاعات در مورد نمونه‌ای معرّف از مردم در یک یا چند کشور است. پرسش ساده تئوریک که باید مورد تفحص قرار گیرد این است: آیا افرادی که محرومیت نسبی بیشتری دارند، همان‌هایی هستند که در خشونت سیاسی شرکت می‌کنند یا خیر؟ در سطح جمعی، یعنی جامعه‌شناسی کلان و مطالعات تطبیقی، این آزمون شامل بررسی کشورها در یک مقطع زمانی خواهد بود. پرسش اصلی نیز این خواهد بود که آیا کشورهایی که دارای بالاترین سطوح محرومیت نسبی می‌باشند، همان‌هایی هستند که بیشترین سطح خشونت سیاسی را دارند؟ (ساندرز، ۱۳۷۸: ۱۲۲-۱۲۳). در همین راستا سؤال مهمی که باید بدان پاسخ داده شود این است که محرومیت نسبی کشورها را چگونه می‌توان بررسی و ارزیابی نمود؟

پاسخ ساده صاحب‌نظران تئوری‌های محرومیت نسبی عبارت است از این‌که گستره محرومیت نسبی یا سطح محرومیت نسبی یک اجتماع یا یک کشور، به‌طور کلی برابر با میانگین یا متوسط سطح محرومیت فردی اعضای آن اجتماع یا مردم آن کشور است (گار، ۱۳۷۷: ۱۳۲). از این‌رو، در سطح کلان نیز برای مشاهده و سنجش مستقیم محرومیت نسبی، نیازمند رجوع به افراد هستیم و آزمون مناسب برای استدلال اصلی تئوری محرومیت نسبی حتی در سطح جمعی و کلان، مستلزم طرح تحقیق با پایه‌های خرد (مثل پیمایش و...) است. به زبان فنی در مقام آزمون استدلال اصلی تئوری محرومیت نسبی در دو سطح فردی و جمعی، با سطح و واحد تحلیل متفاوت ولی سطح مشاهده یکسان روبه‌رو هستیم.

یک راه دیگر برای آزمون این تئوری در سطح کلان، استفاده از روش‌های غیرمستقیم در سنجش محرومیت نسبی است. گرچه مبلغان اصلی تئوری محرومیت نسبی همواره اظهار نموده‌اند که نارضایتی، علت بی‌واسطه شورش و خشونت سیاسی است (گار، ۱۹۶۸؛ ۱۳۷۷/۱۹۷۰؛ مور و جاگز، ۱۹۹۰؛ لینداستروم و مور، ۱۹۹۵؛ گار و مور، ۱۹۹۷) ولی در تحقیقات تجربی کلان‌پایه روی خشونت سیاسی، محرومیت نسبی نوعاً به‌طور غیرمستقیم، توسط ارجاع به متغیرهایی که فرض شده است منجر به ناکامی و نارضایتی می‌شوند مورد سنجش قرار گرفته است (برای نمونه ن.ک. به: فایریندها، ۱۳۷۹/۱۹۶۶؛ گار، ۱۹۶۸؛ مولر،



۱۹۸۵؛ بوسول و دیکسون، ۱۹۹۰؛ مولر و وید، ۱۹۹۴؛ دیویس، ۲۰۰۲). نظریه پردازان محرومیت نسبی پیش‌بینی نموده‌اند که هریک از این مجموعه شرایط کلان اجتماعی، به‌عنوان نماگر غیرمستقیم<sup>۱</sup> محرومیت نسبی، اثر مستقیمی روی خشونت سیاسی دارند.

از این رو، به‌منظور پژوهش در سطح کلان باید به‌دنبال تشخیص ویژگی‌ها و زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی قابل اندازه‌گیری در جوامع بود که تولید ناکامی و نارضایتی کرده و آن را به کنش‌های جمعی اعتراضی پیوند می‌دهد. مروری بر ادبیات تحقیق نشان می‌دهد که تئوری‌های محرومیت نسبی در سطح کلان، دو سنخ از عواملی که فرض نموده‌اند منجر به افزایش ناکامی و نارضایتی در میان مردم می‌شود را به‌عنوان علل خشونت سیاسی مطرح نموده‌اند: اول، عواملی که نرخ یا سرعت تغییرات ساختاری را منعکس می‌سازند (محرومیت نسبی طولی یا درزمانی)<sup>۲</sup> و دوم، برخی مشخصات و ویژگی‌های ساختاری ثابت در جوامع (محرومیت نسبی عرضی یا هم‌زمان)<sup>۳</sup>.

بررسی دقیق مضمون این رویکرد نظری حاکی از آن است که محرومیت نسبی نوعاً به‌عنوان امری طولی نظریه‌پردازی شده است؛ بدین معنی که شرایط ساختاری و کلان اجتماعی به نحوی در طول زمان تغییر می‌یابند که شکاف بین انتظارات ارزشی و توانایی‌های ارزشی را در میان مردم یک جامعه تشدید می‌کند. این شکاف، ناکامی را به‌وجود می‌آورد و ناکامی منجر به پرخاشگری می‌شود و انبوهش یا تجمیع پرخاشگری‌ها نیز کنش‌های جمعی اعتراضی یا خشونت سیاسی را به‌وجود می‌آورد. در این راستا، به نظر برخی اندیشمندان و محققان بین‌کشوری، یک گمانه‌آزمایی اصلی آن است که محرومیت نسبی طولی توسط افزایش و سپس کاهش قابل ملاحظه در استانداردهای زندگی در طول یک دوره زمانی معین به‌وجود می‌آید و می‌توان آن را به‌وسیله نوسانات در نرخ‌های رشد اقتصادی سنجید (بوسول و دیکسون، ۱۹۹۰). به‌دلیل همین مکانیسم انگیزشی محرومیت نسبی است که رشد اقتصادی در ادبیات مربوطه، همواره به‌عنوان نیروی بی‌ثبات‌کننده سیاسی مدنظر قرار گرفته است (بورخارت، ۲۰۰۲). در حقیقت، محرومیت‌های موجود در یک جامعه که عمدتاً محصول نابرابری عمودی (طبقاتی) و/یا نابرابری افقی (منطقه‌ای یا اقلیتی) است در هنگام تغییرات قابل ملاحظه در رشد اقتصادی به‌شکل محسوسی افزایش یافته و انگیزش لازم را برای خشونت جمعی فراهم می‌آورد (نافزیگر و آونین، ۲۰۰۲). با این‌همه، به‌نظر می‌رسد که این عامل اقتصادی – که برخی آن را محرومیت نسبی اقتصادی نیز نامیده‌اند (مولر و وید، ۱۹۹۴) – برای پوشش مفهومی محرومیت نسبی

1. Proxy

2. Diachronic

3. Synchronic

طولی کافی نباشد. چون دقت و تأمل در مفاد استدلالی این تئوری‌ها که به سنت دورکیمی وابسته‌اند، آشکارا نشان می‌دهد که عوامل اقتصادی همچون نرخ رشد اقتصادی را نمی‌توان از عوامل کلان اجتماعی مثل نرخ صنعتی شدن، شهرنشینی و... در یک دوره زمانی جدا نمود. تکیه بر همین عوامل اجتماعی در تبیین‌های جامعه‌شناسانه است که می‌تواند توضیح دهد که چرا نرخ رشد اقتصادی بالا در کشورهای پیشرفته صنعتی منجر به خشونت سیاسی نمی‌شود، ولی در کشورهای در حال توسعه، خشونت سیاسی به بار می‌آورد. بنابراین به نظر می‌رسد سازه «توسعه اقتصادی-اجتماعی» که در بردارنده این معرّف‌های اجتماعی به همراه رشد اقتصادی است برای پوشش مفهومی محرومیت نسبی طولی در سطح کلان، برتری تئوریک بیشتری داشته باشد.

شایان ذکر است که از دهه ۱۹۶۰ میلادی تاکنون یعنی برای بیش از پنج دهه، دانشمندان و محققان علوم اجتماعی و سیاسی «توسعه اقتصادی-اجتماعی» را عامل و تعیین‌کننده اصلی بین کشوری کلیه وقایع سیاسی-انتخابات و دموکراسی گرفته تا جنگ و بی‌ثباتی سیاسی-اعلان نموده‌اند (بورخارت، ۲۰۰۲). با این حال تحقیقات بین‌کشوری، نتایج متعارضی را در خصوص ارتباط میان سطح توسعه اقتصادی-اجتماعی و سطوح خشونت سیاسی به نمایش گذاشته‌اند. برای مثال، روست و همکاران، (۱۹۶۴)؛ فایریندها، (۱۳۷۹/۱۹۶۶)؛ گار، (۱۹۶۸)؛ فایریندها و نسولد، (۱۳۷۹/۱۹۶۹) و هیبس، (۱۹۷۳) ارتباط منحنی شکل (وارون U) را مبنی بر این‌که سطوح میانی توسعه اقتصادی-اجتماعی، خشونت سیاسی را بیشینه می‌سازد، تأیید نموده‌اند؛ در صورتی‌که سیگلمن و سیمسون (۱۹۷۷)؛ هاردی (۱۹۷۹) و وید (۱۹۸۱) نشان دادند که این ارتباط، خطی و منفی است، یعنی توسعه اقتصادی-اجتماعی مانع و بازدارنده کنش‌های جمعی اعتراضی است، و مولر (۱۹۸۵)؛ مولر و سلینگسن (۱۹۸۷)؛ تیمبرلک و ویلیامز (۱۹۸۷)؛ لاندن و رابینسون (۱۹۸۹) و بوسول و دیکسون (۱۹۹۰) نیز ارتباط خطی مثبتی را بین این دو متغیر، گزارش و خشونت سیاسی را به عنوان نتایج ناخواسته توسعه اقتصادی-اجتماعی تفسیر نموده‌اند. جالب این‌که، عده‌ای نیز با مرور انتقادی به این تحقیقات نتیجه گرفتند که احتمالاً بین این دو متغیر ارتباط مستقیمی وجود ندارد (زیمرمن، ۱۹۸۳؛ وید، ۱۹۸۶، ۱۹۸۷؛ مولر، ۱۹۸۸؛ کلمن، ۱۹۹۰). گرچه هر یافته تجربی که واجد اعتبار و روایی کافی باشد می‌تواند برای استدلال‌های نظری موجود، دلالتی تقویت‌کننده یا تضعیف‌کننده داشته باشد، ولی به نظر می‌رسد یکی از دلایل اصلی این نتایج متعارض (جدا از مشکلات روشی به‌ویژه اندازه‌گیری) عبارت از درهم‌آمیختن مفهوم طولی توسعه اقتصادی-اجتماعی با شاخص عرضی آن یا به عبارت دیگر، درهم‌آمیختن «نرخ» با «سطح» باشد. از لحاظ جهانی، مدعای رویکرد محرومیت نسبی این است که «سطوح» بالای توسعه

اقتصادی - اجتماعی با سطوح بالایی از ثبات سیاسی همراه است، ولی «نرخ» بالا یا سرعت زیاد و شتابان توسعه اقتصادی - اجتماعی، پیامدهای منفی برای ثبات سیاسی در پی دارد و خشونت سیاسی را تشدید می‌نماید. در واقع، سطح توسعه اقتصادی بالا و فوری را در جامعه به بار می‌آورد که منابع سنتی نارضایتی را به کلی تخفیف خواهد داد و بدین نحو پتانسیل خشونت سیاسی را کاهش می‌دهد (معدل، ۱۹۹۴). در صورتی که توسعه شتابان، اختلال آفرین و بی‌ثبات‌کننده است. پس می‌توان این فرضیه را مضمون اصلی محرومیت نسبی طولی در سطح کلان قلمداد نمود که هر کشوری (به ویژه کشورهای در حال توسعه) که واجد نرخ بالاتری از توسعه اقتصادی - اجتماعی در یک دوره زمانی معین باشد، خشونت سیاسی اش نیز بیشتر است. این بدان دلیل است که توسعه اقتصادی - اجتماعی شتابان، خواسته‌ها و توقعاتی را به وجود می‌آورد که جامعه قادر به ارضایش نیست. در واقع تحت یک چنین شرایطی، سرعت رشد خواسته‌ها و توقعات جمعیت روزافزون شهرنشین، بسیار بیشتر از نرخ رشد اقتصادی حرکت می‌نماید و بالطبع، ناکامی‌های منجر به کنش‌های جمعی بی‌ثبات‌کننده یا خشونت سیاسی نیز افزایش و گسترش می‌یابد.

در مطالعات تطبیقی، مهم‌ترین سازه محرومیت نسبی عرضی «نابرابری اقتصادی» محسوب شده است؛ با این استدلال که افزایش نابرابری اقتصادی منجر به عمیق‌تر شدن شکاف بین خواسته‌ها با داشته‌ها یا احساس محرومیت نسبی می‌شود (معدل، ۱۹۹۴). در حقیقت، دیدگاه نظری محرومیت در سطح کلان مدعی است که سطوح نابرابری اقتصادی از طریق تأثیرگذاری روی سطوح انسداد اجتماعی، منبعی ساختاری برای تولید فشار و ناکامی و بالطبع احساس محرومیت نسبی است. پس می‌توان پیش‌بینی اصلی و کلان‌پایه تئوری‌های محرومیت نسبی را عبارت از اثر مستقیم نابرابری اقتصادی روی خشونت سیاسی دانست. در حقیقت، ایده اصلی تئوری محرومیت نسبی این است که نابرابری عموماً منجر به نارضایتی شده، و نارضایتی نیز به سمت نظام تصمیم‌گیری‌ای که ناتوان از اصلاح و ترمیم عدم توازن اجتماعی است معطوف می‌شود (سیاسی شدن نارضایتی‌ها) و آن هم موجب کنش‌های جمعی علیه حکومت می‌گردد (گار، ۱۹۷۰/۱۳۷۷؛ مولر و سلیگسن، ۱۹۸۷؛ الینا و مور، ۱۹۹۰). رویکرد محرومیت نسبی براساس همین مکانیسم علی تولید عوامل انگیزش نارضایتی انتظار دارد که طبقات، اقشار و گروه‌هایی که در جامعه از وضع نامطلوب‌تری برخوردارند ضمن مقایسه خویش با گروه‌های بهره‌مندتر، دچار ناکامی و نارضایتی شده و در نهایت دست به کنش‌های شورش‌ی و خشونت‌بار بزنند (لیچ باخ، ۱۹۸۹؛ وید، ۱۹۹۸؛ آگنیو، ۱۹۹۹؛ پرات و گودسی، ۲۰۰۳).

با همه این‌ها، به نظر می‌رسد که نابرابری اقتصادی نیز، کفایت لازم را برای پوشش مفهومی

محرومیت نسبی عرضی ندارد و به‌خوبی نمی‌تواند رویکرد نظری محرومیت نسبی را نمایندگی کند. دلیل اصلی آن، این است که طبق استدلال تئوری محرومیت نسبی، ناکامی و نارضایتی، تنها به منابع و عوامل اقتصادی (مثل نابرابری اقتصادی) محدود نمی‌شود و می‌تواند ریشه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیز داشته باشد. به‌ویژه در دهه‌های اخیر که مسائل غیراقتصادی، اهمیت فراوان روزافزونی یافته و موجب پیدایش و رشد محور جدیدی از کشمکش‌های سیاسی در قالب جنبش‌های اجتماعی جدید شده است، نمی‌توان محرومیت نسبی عرضی را صرفاً به نابرابری اقتصادی تقلیل داد. به همین سبب، با پیروی از استدلال برخی از صاحب‌نظران اصلی رویکرد محرومیت نسبی (گار، ۱۹۶۸؛ گار و گار، ۱۹۸۳؛ الینا و مور، ۱۹۹۰؛ گار و مور، ۱۹۹۷) که «تبعیض» بیش از صرف نابرابری، موجود ناکامی و احساس محرومیت شده و اغلب منجر به پرخاشگری و کنش‌های خشونت‌آمیز می‌گردد؛ در مطالعه حاضر، جدا از نابرابری اقتصادی، سازه «تبعیض گروهی»<sup>۱</sup> نیز مدنظر قرار گرفت. منظور از تبعیض گروهی به‌عنوان نوع خاصی از نابرابری، هرگونه انسداد یا محدودیت نظام‌یافته (ساختاری یا عمدی) بر روی برخی گروه‌های اجتماعی، تنها به‌دلیل پساایگاه انتسابی آنان است. از این‌رو، «تبعیض گروهی» عبارت است از نابرابری‌های اجتماعی‌ای که تنها براساس ویژگی‌های انتسابی گروه‌ها صورت می‌پذیرد (گار، ۱۹۶۸؛ گار و گار، ۱۹۸۳؛ گار و مور، ۱۹۹۷؛ مارشال و گار، ۲۰۰۵). قربانیان تبعیض گروهی عبارت‌اند از گروه‌های قومی، زبانی، مذهبی و منطقه‌ای که اعضای‌شان در مقایسه با سایر گروه‌های درون جامعه برای دستیابی به برخی مزایای ارزشمند اجتماعی-سیاسی، به‌طور نظام‌یافته در محدودیت و مضیق‌هستند. به جهت آن‌که در مفهوم‌سازی تبعیض گروهی، گروه‌های قومی، زبانی، مذهبی و منطقه‌ای در مرکز توجه قرار می‌گیرند، داده‌های مربوط به تبعیض گروهی محدود به عوامل اقتصادی نیست. مضافاً بر این‌که این مفهوم، فراهم‌آورنده سازه دقیق‌تری برای آزمون مضمون اصلی تئوری‌های محرومیت نسبی است. براساس نظریه محرومیت نسبی، کنش‌های جمعی اعتراضی ازجمله خشونت سیاسی نتیجه رشد سریع‌تر انتظارات نسبت به فرصت‌های واقعی است. به همین جهت، گروه‌هایی که خود را در مقایسه با سایر گروه‌ها، حاشیه‌ای و فاقد قدرت و نفوذ می‌پندارند، برای رفع این نارضایتی‌ها به کنش جمعی و خشونت سیاسی روی می‌آورند (نش، ۱۳۸۰: ۱۴۵). از این‌رو، اگر گروه‌هایی که در یک جامعه، به‌طور نظام‌یافته مورد تبعیض قرار گرفته و حاشیه‌ای

## 1. Group Discrimination

شده‌اند، به شیوه‌ای که این تئوری پیش‌بینی نموده است، واکنش نشان ندهند می‌توان تردید جدی در اعتبار این تئوری نمود.

با وجود این‌که ایده هژمونی یا توجیهات فرهنگی/ایدئولوژیکی برای بازتولید نابرابری‌های اجتماعی، حکایت از آن دارد که ممکن است، علی‌رغم وجود نابرابری‌های عمیق و گسترده (اعم از نابرابری اقتصادی و تبعیض گروهی) در یک جامعه، طبقات فروتر و/یا گروه‌های مورد تبعیض، جایگاه خود را در زندگی اجتماعی کاملاً بپذیرند، ولی در دهه‌های اخیر که شاهد بسط تحولات ساختاری مدرن (رشد فوق‌العاده ارتباطات و رسانه‌های جمعی، شهرنشینی، سواد و...) و همچنین گسترش دکترین مساوات‌طلبی - که پایه اصلی اقتصاد جدید را تشکیل می‌دهد - در کلیه جوامع هستیم، احتمال اندکی وجود دارد که گروه‌های مورد تبعیض برای مدت مدیدی با این رویه‌های تبعیض‌آمیز مدارا نمایند (گار و گار، ۱۹۸۳؛ گار و مور، ۱۹۹۷).

لذا، با توجه به مطالب فوق‌الذکر و همچنین این استدلال که محرومیت نسبی غالباً محصول نابرابری‌های عمودی (طبقاتی/اقتصادی) و نابرابری‌های افقی (منطقه‌ای و اقلیتی اعم از قومی، مذهبی و غیره) است، یعنی جایی‌که پایگاه یا وضعیت کنش‌گران با دیگر اعضای درون جامعه ارتباط پیدا کرده و مورد مقایسه قرار می‌گیرد (نافزیگر و آونین، ۲۰۰۲)؛ به نظر می‌رسد که از حیث تئوریک، دو متغیر «نابرابری اقتصادی» و «تبعیض گروهی» تا حدود زیادی بتوانند برای سازه محرومیت نسبی عرضی، پوشش مفهومی و تجربی کافی فراهم نمایند.

در مجموع می‌توان «نرخ توسعه اقتصادی - اجتماعی»؛ «نابرابری اقتصادی» و «تبعیض گروهی» را سه دالالت‌کننده اصلی و قابل اندازه‌گیری محرومیت نسبی در سطح کلان محسوب نمود. طبق استدلال‌های مندرج در این سنت نظری، این تعیین‌کننده‌های کلان که محرومیت‌زا تلقی می‌شوند، اثری مستقیم روی خشونت سیاسی دارند.

البته برخی دانشمندان، ضمن مخالفت با یک‌چنین نتیجه‌گیری‌هایی، مدعی شدند که واریسی دقیق تئوری‌های محرومیت نسبی، مستلزم ارزیابی احساس و ادراک ذهنی مردم در یک دوره زمانی در جامعه‌ای معین است. آن‌ها معتقدند، اگر مثلاً در تحقیقات تطبیقی احراز گردید که ارتباط معناداری بین نرخ توسعه اقتصادی - یا دیگر شاخص‌های کلان که محرومیت‌زا تلقی شده‌اند - و خشونت سیاسی وجود ندارد، نمی‌توان این یافته را شاهدی مناسب و مکفی برای رد تئوری‌های محرومیت قلمداد نمود. چون این تئوری‌ها مدعی نبوده‌اند که ناکامی و نارضایتی از شرایط و فرایندهای عینی جامعه (مثل نابرابری، توسعه و امثالهم) به وجود می‌آید، بلکه ادعای آن‌ها این بوده است که احساس ناکامی و نارضایتی تنها از شکاف میان خواسته‌ها و داشته‌های مورد نظر افراد به وجود می‌آید. لذا، چنان‌چه بین آن‌چه مردم انتظار داشته که به دست

آورند و آنچه که فکر می‌کنند واقعاً به‌دست خواهند آورد، اختلافی وجود نداشته باشد نمی‌توان افزایش نرخ یا سطح شاخص‌های عینی را به متغیرهای ذهنی، همچون نارضایتی و محرومیت نسبی ترجمه کرد. بنابراین، برای ارزیابی دقیق این تئوری‌ها ضرورت دارد که احساس و ادراک افراد را درخصوص وضعیت این شکاف از طریق داده‌های پیمایشی به‌دست آوریم (اسکاکیول، ۱۳۷۸؛ وانگ، ۱۹۹۳). با وجود این، اگر این استدلال‌ها را بپذیریم، استفاده از تئوری‌های محرومیت نسبی در سطح جامعه‌شناسی کلان و تحقیقات تطبیقی منتفی است؛ چون کلاً آن را به پدیده‌ای روانی و ذهنی تحویل داده‌ایم که مستقل از ویژگی‌های کلان و قابل سنجش در درون کشورها می‌باشد. با وجود این، نظریه‌پردازان اصلی محرومیت نسبی تصریح دارند که «محرومیت نسبی» می‌تواند محصول مشخصات و ویژگی‌های مختلف کشورها باشد، یا به‌عنوان اصل موضوعه، بر برخی شرایط کلان اجتماعی (مثل افزایش نرخ تورم، کاهش نرخ رشد اقتصادی، سطح نابرابری درآمدها و...) که منبع تولید نارضایتی و محرومیت نسبی تلقی شده، تأکید نموده‌اند (گار، ۱۳۷۷؛ فایراندن‌ها، ۱۳۷۹؛ وید، ۱۹۸۷؛ گار و مور، ۱۹۹۷). به هر جهت، در یک مطالعه تطبیقی با واحد تحلیل کشوری که از داده‌های جمعی استفاده می‌شود، اندازه‌گیری محرومیت نسبی، ضرورتاً غیرمستقیم خواهد بود، یعنی دربردارنده معرف‌هایی کلان‌پایه برای این مفهوم ذاتاً روان‌شناسی اجتماعی است (جکمن، ۱۹۸۵).

### فرضیه تحقیق

گزاره اصلی منطقاً استنتاج‌شده از مباحث نظری فوق را می‌توان در این جمله خلاصه نمود که محرومیت‌های موجود در یک جامعه که عمدتاً محصول نابرابری عمودی (طبقاتی) و/یا نابرابری افقی (منطقه‌ای یا اقلیتی) است، در هنگام تغییرات قابل ملاحظه اقتصادی-اجتماعی به‌شکل محسوسی افزایش یافته و انگیزش‌های لازم را برای خشونت سیاسی فراهم می‌آورد. از این‌رو، پیش‌بینی نظری یا فرضیه تحقیق را می‌توان به این شکل فرموله نمود: احتمال وقوع خشونت سیاسی در جوامعی که به‌طور هم‌زمان واجد محرومیت طولی و عرضی‌اند بسیار بیش از سایر جوامع است. به بیان دیگر، از میان ترکیب‌های مختلف منطقاً ممکن از متغیرهای معرف محرومیت نسبی (یعنی، نرخ توسعه اقتصادی-اجتماعی، نابرابری اقتصادی و تبعیض گروهی)، ترکیب حضور هم‌زمان هر سه متغیر مذکور بیش از سایر ترکیب‌های علی و هر یک از شروط علی به‌تنهایی، موجب وقوع خشونت سیاسی می‌شود.

از سویی دیگر، اگر به پرسش محوری تحقیق بازگردیم که چه ترکیب‌هایی از متغیرهای معرف محرومیت نسبی موجب وقوع خشونت سیاسی شده‌اند؟ و از میان این الگوهای علی،

کدام یک بیشتر موجب وقوع خشونت سیاسی شده است؟ و این نوع سؤالات را واجد صبغهٔ اکتشافی - استقرایی بدانیم در آن صورت، پاسخ دقیق به این پرسش‌ها از دل نتایج تحقیق بیرون می‌آید نه به صورت قیاسی از درون دستگاه تئوریک. از این منظر، نقش تئوری‌ها فقط راهنمایی در معرفی سازه‌های مؤثر بر خشونت سیاسی و معقول‌سازی رابطهٔ بین آنهاست؛ ولی، انواع ترکیب متغیرهایی که معلول (خشونت سیاسی) را به بار می‌آورند نیاز به تحلیلی پسینی - استقرایی با تکنیکی خاص و متناسب با آن، یعنی تحلیل بولی، دارد. پس، از آنجا که تحلیل ترکیب‌بندی‌های ممکن از متغیرهای علی که معلول (خشونت سیاسی) را به بار می‌آورند نیاز به تکنیکی خاص مبتنی بر جبر بولی دارد، لازم است به‌طور اختصار به معرفی تکنیک تحلیل بولی بپردازیم که به‌منظور یک چنین اهدافی بسط یافته است.

### تحلیل بولی

رگین در کتاب *روش تطبیقی* (۱۹۸۷)<sup>۱</sup> استدلال نمود که اولاً، منطق جبر بولی<sup>۲</sup>، روش‌شناسی ضمنی و تلویحی تحقیقات تطبیقی کیفی بوده و ثانیاً، با استفاده از جبر بولی می‌توان تکنیکی ارائه نمود تا تحلیل‌گران بتوانند با ترکیب‌های متفاوت از تبیین‌کننده‌ها، به‌مثابهٔ علل یک نتیجهٔ (معلول) واحد کار کنند. استدلال رگین در ضرورت به‌کارگیری یک چنین تکنیکی آن بود که وقایع اجتماعی به‌ویژه پدیده‌های کلان و پهن‌دامنهٔ اجتماعی عموماً توسط «ترکیبی علی»<sup>۳</sup> یا «علیت چندگانه و متلاقی»<sup>۴</sup> تکوین می‌یابند؛ بدین معنا که پیامدی یکسان یا معلولی واحد توسط ترکیب‌های متفاوتی از علل به‌وجود می‌آید. رگین (۱۹۸۷) این تکنیک را «تحلیل کیفی تطبیقی»<sup>۵</sup> نامید که مبتنی بر «جبر بولی» یا بسط بولی منطق مقایسهٔ اسمی استوارت میل، یعنی روش‌های توافق و اختلاف بود. این تکنیک برخلاف روش‌های توافق و اختلاف میل، امکان تحلیل علیت چندگانه و اثرات تعاملی متغیرها را می‌دهد. البته لازم به توضیح است که به‌کارگیری تکنیک جبر بولی در تحلیل تطبیقی، ابزاری سودمند برای تحلیل مجموعه داده‌هایی با N متوسط (۱۰ تا ۵۰ مورد) می‌باشد. به بیان دیگر، بهترین حالت برای استفاده از رویکرد جبر بولی یا تکنیک تحلیل تطبیقی کیفی رگین هنگامی است که با N متوسط سروکار داریم (رگین، ۱۹۹۴: ۱۰۵؛ اوز، ۲۰۰۴: ۱۷۰). با تعداد بسیار اندک موارد، هر مورد ممکن است واجد یک ترکیب خاص از خصیصه‌ها باشد که مزیت تئوریک ناچیزی را برای این تکنیک تطبیقی به‌بار

۱. این کتاب در سال ۱۳۸۸ توسط محمد فاضلی ترجمه و به‌وسیلهٔ انتشارات آگاه منتشر شده است.

2. Boolean algebra

3. Causal complexity

4. Multiple conjunctural causation

5. Qualitative Comparative Analysis (QCA)

می‌آورد. همچنین، با دراختیارداشتن تعداد زیادی از موردها، تحلیل لگاریتم خطی یا تحلیل فراوانی ترکیبی<sup>۱</sup> احتمالاً از مناسبت بیشتری برخوردار می‌باشد.

برخلاف تحلیل‌های رگرسیونی، تحلیل بولی تصریح دارد که یک ارزش معین در یک متغیر خاص می‌تواند در ترکیب با ارزش‌های متغیری دیگر، اثرات مخالفی را نشان دهد. به همین سبب ممکن است برای به‌وجود آمدن یک پیامد یا معلول خاص ضرورت داشته باشد تا متغیر الف در یک ترکیب علّی وجود داشته باشد. همچنین، در جایی دیگر (ترکیب علّی متفاوتی) ممکن است ضرورت داشته باشد که همان متغیر الف، غایب باشد تا همین پیامد یا معلول خاص را به‌بار آورد (ماهونی، ۲۰۰۴: ۸۷).

همچنین، جبر بولی برای تحلیل ترکیب‌هایی از متغیرها که برای وقوع یک پیامد یا معلول، شرط کافی می‌باشند، مناسبت و کارایی ویژه‌ای دارد. در حقیقت، به‌دلیل آن‌که ترکیب‌های متفاوت متعددی از عوامل می‌توانند هر یک به‌تنهایی علّت کافی وقوع یک معلول باشند، این رویه می‌تواند چندین مسیر علّی را که منجر به یک معلول واحد می‌شود نشان دهد. این خصوصیت تحلیل بولی را برخی «هم‌غایتی<sup>۲</sup>» (جورج و بنت، ۲۰۰۵؛ ماهونی و گوئرتس، ۲۰۰۶) و برخی دیگر «علّیت چندگانه و متلافی» (زگین، ۱۹۸۷؛ برادی و کولیر، ۲۰۰۴) نامیده‌اند.

### واحد تحلیل، جمعیت و داده‌ها

واحد تحلیل و سطح تحلیل در پژوهش حاضر به ترتیب «کشور» و «خاورمیانه» با طرح تحقیق «مقطعی» برای دوره زمانی بیست‌ساله ۱۹۸۰-۱۹۹۹ میلادی است. انتخاب این دوره زمانی بلندمدت بدین علّت صورت گرفت که علل مورد بررسی در این تحقیق غالباً خصوصیات کلان و ساختاری جوامع‌اند که اثرشان روی خشونت سیاسی، نه بلافصل و آنی بلکه درازمدت است. این ساختار داده‌ها قادر است اثرات بلندمدت و سایر اثراتی را که بنا به دلایل متفاوت در دوره‌های کوتاه‌مدت سری‌های زمانی دیده نمی‌شوند مورد سنجش قرار دهد (جکمن، ۱۹۸۵؛ بولن و جکمن، ۱۹۸۹). جمعیت این مطالعه نیز شامل «کشورهای مسلمان خاورمیانه» است که کمتر مورد مطالعه مستقل قرار گرفته‌اند (۲۰-N). همان‌طور که دانشمندان علوم اجتماعی تطبیقی تصریح نموده‌اند (به‌عنوان نمونه ن. ک. به: پرزورسکی و تیون، ۱۹۷۰؛ پیترز، ۱۹۹۸)، مطالعات تطبیقی منطقه‌ای (مثل، مطالعات خاورمیانه یا آمریکای لاتین) به‌دلیل دارا بودن

1. Configurable Frequency Analysis

2. Equifinality



میراث‌های مشترک فرهنگی و همگونی نسبی از حیث مشترکات سیستمی واحدهای تحلیل‌شان، نمونه مهمی از «طرح شبیه‌ترین نظام‌ها»<sup>۱</sup> می‌باشند که در این نوع طرح‌ها بسیاری از متغیرهای مداخله‌گر کنترل می‌شوند.

### تصریح مفاهیم و سنجش متغیرها

#### خشونت سیاسی

«خشونت سیاسی» عبارت از کنش‌هایی اعتراضی است که شکل خصمانه و غیرنهادی به‌خود می‌گیرد و طرف‌های درگیر به‌صورت عامدانه، از اجبار فیزیکی برای صدمه‌زدن به یکدیگر یا اموال یکدیگر استفاده می‌نمایند تا تغییری سیاسی را (چه در سیاست‌ها و چه در ساختار حکومت) به‌وجود آورند.<sup>۲</sup>

گار نیز در تعریف سازه خشونت سیاسی آن را به کلیه حملاتی اطلاق نمود که در درون یک اجتماع سیاسی علیه رژیم سیاسی، بازیگران - شامل گروه‌های سیاسی رقیب و صاحب‌منصبان حکومتی - یا سیاست‌های آن صورت می‌گیرد (گار، ۱۳۷۷: ۲۴ و ۱۳۷۹: ۱۵۷).

خشونت سیاسی به‌وسیله سنج‌های مرکب از تعداد شورش، ترور سیاسی، جنگ پارتیزانی، کودتا و انقلاب برای هر کشور نمونه تحقیق عملیاتی گردید. داده‌های مربوط به معرف‌های فوق‌الذکر از «آرشیو داده‌های سری‌زمانی بین‌کشوری»<sup>۳</sup> متعلق به مؤسسه داده‌های بین‌المللی بانکس (۲۰۰۵) اخذ شد.

#### نرخ توسعه اقتصادی - اجتماعی

اگر توسعه اقتصادی - اجتماعی را عبارت از به‌کارگیری علوم و فنون جدید برای ایجاد تحولات نهادی در جهت افزایش توانایی مداوم تولید و بالطبع مصرف کالاهای صنعتی بدانیم

#### 1. Most similar systems

۲. البته، واقعیت این است که حکومت‌ها به‌مراتب بیشتر از افراد یا گروه‌های ناراضی و شورشی در طول تاریخ مسئول تجاوز و خشونت علیه انسان‌ها بوده‌اند - مطالعات نشان می‌دهند که میزان کشته‌شدگان ناشی از شورش‌ها به‌مراتب کمتر از کشته‌شدگان ناشی از اعدام‌های حکومتی است (کانی، ۱۹۹۷)؛ اما به‌منظور احتراز از ابهام لازم است تصریح شود که اصطلاح «خشونت سیاسی» معمولاً در مورد افراد یا گروه‌هایی به‌کار می‌رود که قصد رویارویی با اقتدار حکومت‌ها را دارند. خشونتی که توسط دستگاه‌های انتظامی - امنیتی یک حکومت مطابق با شرح وظایف و در راستای تحقق اهداف از پیش تعیین‌شده آنان صورت می‌پذیرد، معمولاً تحت‌عنوان سرکوب یا زور، و نه خشونت قرار می‌گیرد.

#### 3. Cross-National Time-Series Data Archive

(گریفین، ۱۳۷۵؛ لفت‌ویچ، ۱۳۷۸؛ ساندرز، ۱۳۸۰) در مطالعات تطبیقی، این مفهوم به طرق گوناگونی مورد سنجش قرار گرفته است. با این‌همه، سرانه تولید ناخالص داخلی<sup>۱</sup> - که نمایانگر ارزش کالاها و خدمات تولید و عرضه شده در داخل یک کشور نسبت به کل جمعیت آن کشور است - هنوز هم متداول‌ترین معرّف تجربی برای توسعه و رشد اقتصادی محسوب می‌شود (کیم و همکاران، ۲۰۰۲). از سویی دیگر، اگر صنعتی شدن را واجد قرب مفهومی بیشتری برای توسعه اقتصادی - اجتماعی در نظر بگیریم؛ محققان تطبیقی، متغیر سرانه مصرف انرژی را نماگر مناسب‌تری (نسبت به سرانه تولید ناخالص داخلی) برای صنعتی شدن محسوب نموده‌اند (کرنشواو، ۱۹۹۲؛ نیلسن و آلدرسون، ۱۹۹۵؛ رافالوویچ، ۱۹۹۹).

از آن‌جا که در فرایند توسعه و صنعتی شدن به دلیل مهاجرت روستاییان به شهرها، جمعیت شهرها بسیار افزایش می‌یابد، برخی پژوهش‌گران حوزه تطبیقی - به ویژه آنانی که ذیل برنامه پژوهشی محرومیت نسبی دست به مطالعه خشونت و کشمکش سیاسی زده‌اند - متغیر شهرنشینی (نسبت جمعیت ساکن در شهرهای بیش از یکصد هزار نفر) را معرّف مناسبی برای توسعه اقتصادی - اجتماعی محسوب نموده‌اند (هانتینگتون، ۱۳۷۰؛ فایرابندها، ۱۳۷۹/۱۹۶۶؛ سیندن، ۱۹۷۹؛ والتون و رگین، ۱۹۹۰؛ ساندرز، ۱۳۸۰). حتی برخی جامعه‌شناسان، متغیر شهرنشینی را به‌عنوان معرّف تجربی نرخ صنعتی شدن نیز به کار برده‌اند (ن.ک. به: بارو و مکلیری، ۲۰۰۳).

در این مطالعه به منظور افزایش اعتبار سنجّه توسعه اقتصادی - اجتماعی، هر سه معرّف سرانه تولید ناخالص داخلی<sup>۲</sup>، سرانه مصرف انرژی و شهرنشینی مدنظر قرار گرفت؛ البته نه به شکل میزان (سطح) بلکه به صورت نرخ رشد سالیانه. داده‌ها، از فایل بانک جهانی (۲۰۰۵) استخراج شدند و سپس به صورت میانگین نرخ رشد سالیانه برای هر کشور در طول مقطع مورد بررسی تبدیل گردیدند.

#### نابرابری اقتصادی

در اکثر قریب به اتفاق تحقیقات تطبیقی، نابرابری اقتصادی با شاخص ضریب جینی مورد سنجش قرار گرفته است. برخی از پژوهش‌گران حوزه بین‌کشوری ضمن انتقاد به شاخص ضریب جینی برای سنجش نابرابری اقتصادی، از شاخص نسبت درآمد ۲۰ درصد بالا به

1. GDP per capita

۲. از داده‌های مربوط به روش PPP در محاسبه GDP per capita استفاده شد تا مشکل تأثیر نرخ ارزهای متفاوت در مقایسه بین‌کشوری کنترل گردد.

۲۰ درصد پایین جمعیت یک جامعه استفاده نموده‌اند (موران، ۲۰۰۳). در پژوهش حاضر نیز از شاخص نسبت پنجم بالایی درآمدی به پنجم پایینی آن در یک جامعه استفاده شد. داده‌ها از مجموعه داده‌های نابرابری اقتصادی داینینگر و اسکوتیر (۱۹۹۶: ۵۶-۹۱) و داده‌های نابرابری اقتصادی در سازمان ملل (۲۰۰۵) و بانک جهانی (۲۰۰۵) اخذ گردید.

### تبعیض گروهی<sup>۱</sup>

منظور از تبعیض گروهی، هرگونه انسداد یا محدودیت نظام‌یافته (ساختاری یا عمدی) بر روی برخی گروه‌های اجتماعی، تنها به دلیل پایگاه انتسابی آنان است. بنابراین، «تبعیض گروهی» عبارت است از نابرابری‌های اجتماعی‌ای که تنها براساس ویژگی‌های انتسابی گروه‌ها صورت می‌پذیرد (گار، ۱۹۶۸: ۱۱۰۹؛ گار و گار، ۱۹۸۳: ۱۹۸۳؛ گار و مور، ۱۹۹۷: ۱۰۹۰؛ مارشال و گار، ۲۰۰۵: ۲۹-۳۰). تبعیض گروهی که به خصوص از حیث شدت، غالباً محصول سیاست‌های آگاهانه و عمدی حکومت‌هاست در دو بُعد اقتصادی و سیاسی مدنظر قرار گرفت. تبعیض سیاسی عبارت است از انسداد یا محدودیت نظام‌یافته برای برخی گروه‌های اجتماعی جهت مشارکت مؤثر در فعالیت‌های سیاسی به منظور دستیابی به موقعیت‌های نخبگی در نظام سیاسی تنها به دلیل پایگاه انتسابی آن گروه‌ها. تبعیض اقتصادی نیز عبارت است از انسداد یا محدودیت نظام‌یافته در فرصت‌های اقتصادی برای برخی گروه‌های اجتماعی به دلیل پایگاه انتسابی آنان (گار و گار، ۱۹۸۳).

هر یک از این متغیرها در مقیاس ترتیبی پنج مقوله‌ای مورد سنجش قرار گرفته است (ر.ک. به: گار و گار، ۱۹۸۳: ۶۸ و ۷۱). داده‌های مربوط به تبعیض سیاسی و اقتصادی از «مجموعه داده‌های سالیانه اقلیت‌های تحت تهدید<sup>۲</sup>» (داون پورت، ۲۰۰۳) اخذ گردید<sup>۳</sup>.

### آماده‌سازی و تحلیل داده‌ها

در جبر بولی هر متغیر به صورت دو ارزشی «وجود/عدم یا حضور/غیاب» مدنظر قرار می‌گیرد. بنابراین، در تحلیل بولی داده‌های اجتماعی، کلیه متغیرها، اعم از مستقل و وابسته، باید تبدیل به متغیرهای دوشقی (گد صفر و یک) شوند. در این مطالعه نیز کلیه متغیرهای تحقیق بر مبنای میانه یا نیم‌ساز داده‌های ۱۴۷ کشور جهان (طالبان، ۱۳۸۹) دوشقی شدند به نحوی که مقادیر بالای میانه، گد یک و ارزش میانه و پایین‌تر، گد صفر گرفت. داده‌های مربوط به شروط

1. Group Discrimination

2. The Minorities at Risk (MAR)

۳. داده‌ها از طریق این سایت، قابل دستیابی است: <http://www.cidem.umd.edu/inscr/mar>

علی (تبعیض گروهی، نرخ توسعه اقتصادی-اجتماعی، نابرابری اقتصادی) و پیامد (خشونت سیاسی) به تفکیک کشورهای مسلمان خاورمیانه در جدول زیر منعکس شده است:

جدول شماره ۱. جدول ارزش کشورهای مسلمان خاورمیانه از حیث سازه‌های محرومیت نسبی و

خشونت سیاسی

پیامد	شرط علی			موردها (۱۹۸۰-۱۹۹۹)
	تبعیض گروهی قوی (A)	توسعه‌نشانان (B)	نابرابری اقتصادی بالا (C)	
خشونت سیاسی (PV)				
۱	۱	۱	۰	۱. افغانستان
۱	۰	۱	۰	۲. الجزایر
۰	۰	۰	۰	۳. بحرین
۱	۰	۱	۰	۴. مصر
۱	۱	۱	۱	۵. ایران
۱	۱	۰	۰	۶. عراق
۰	۰	۱	۰	۷. اردن
۰	۰	۰	۰	۸. کویت
۱	۱	۱	۰	۹. لبنان
۰	۰	۱	۰	۱۰. لیبی
۱	۰	۱	۰	۱۱. مراکش
۰	۰	۱	۰	۱۲. عمان
۱	۱	۱	۰	۱۳. پاکستان
۰	۰	۱	۰	۱۴. قطر
۰	۰	۱	۰	۱۵. عربستان
۱	۱	۱	۱	۱۶. سودان
۱	۰	۱	۰	۱۷. سوریه
۰	۰	۱	۰	۱۸. تونس
۱	۱	۱	۱	۱۹. ترکیه
۰	۰	۱	۰	۲۰. امارات

همچنین، برای استفاده از جبر بولی ضروری است که ماتریس داده‌های خام را مطابق با یک جدول ارزش<sup>۱</sup> بازسازی نماییم<sup>۲</sup>. جدول ارزش، ابزاری کلیدی برای تحلیل سیستماتیک

1. Truth table

۲. جدول ارزش برای بازنمایی گزاره‌های منطقی است. این نوع گزاره‌ها از حیث ارزش منطقی یا صادق‌اند یا کاذب؛ به این معنا که نمی‌توانند هر دو ارزش صدق و کذب را با هم داشته باشند (یعنی، هم صادق و

←

پیشگیری علمی در تحقیقات اجتماعی است. هدف از ساختن جدول ارزش عبارت است از مشخص نمودن پیوندهای میان ترکیب‌های شروط علمی با پیامدی معین. در این جدول، برخلاف ماتریس داده‌های خام، هر سطر جدول اختصاص به اطلاعات مربوط به یک مورد ندارد، بلکه هر سطر حاکی از ترکیبی منحصر به فرد و منطقیاً ممکن از شروط علمی است. از این رو، تعداد سطرهای جدول ارزش برای هر تعداد از موردها براساس فرمول  $2^n$  (تعداد شروط علمی) محاسبه می‌شود. بررسی کلیه ترکیب‌های منطقیاً ممکن از شروط علمی، امکان ساخت شرایط طرح آزمایشی را میسر می‌سازد (جایی که فقط یک شرط علمی امکان تغییر می‌یابد) و به همین دلیل، می‌تواند تحلیلی کامل از تأثیر شروط علمی ارائه دهد (رگین، ۲۰۰۸: ۱۲۵). در مطالعه حاضر با ۳ شرط علمی دوشقی، جدول ارزشی با ۸ سطر به شرح ذیل خواهیم داشت که هر سطر می‌تواند شامل چندین مورد یا مصداق باشد.<sup>۱</sup>

جدول شماره ۲. جدول ارزش علل خشونت سیاسی در کشورهای مسلمان خاورمیانه (N=۲۰)

کُد برون داد خشونت سیاسی	تعداد موارد خشونت سیاسی	تعداد مشاهده شده	ترکیب علی	شروط علمی		
				A تبعیض گروهی قوی	B توسعه شتابان	C ناابرابری اقتصادی بالا
۰	۰	۲	abc	۰	۰	۰
۱	۱	۱	Abc	۱	۰	۰
؟	۴	۱۱	aBc	۰	۱	۰
۱	۳	۳	ABc	۱	۱	۰
-	-	۰	abC	۰	۰	۱
-	-	۰	AbC	۱	۰	۱
-	-	۰	aBC	۰	۱	۱
۱	۳	۳	ABC	۱	۱	۱

براساس داده‌های مندرج در جدول ۲ و قبل از تلاش برای واریس ترکیب‌های مختلفی که سبب بروز خشونت سیاسی می‌شوند، ضروری است به بررسی تنوع ترکیب‌های علمی موجود میان کشورهای مسلمان خاورمیانه بپردازیم. این مرحله، مهم می‌باشد، زیرا نتایج حاصل از هر

→ هم کاذب) و یا هیچ‌کدام از دو ارزش را نداشته باشند (یعنی، نه صادق و نه کاذب). در جدول ارزش، صدق را با عدد «یک» و کذب را با عدد «صفر» نشان می‌دهند.  
۱. در تحلیل بولی، حضور هر شرط علمی را با حرف بزرگ (مثلاً، A) و غیاب آن را با حرف کوچک (مثلاً، a) می‌نویسند.

تحلیلی درخصوص علل خشونت سیاسی به ترکیبات علی‌ای محدود و مقید است که در کشورهای گنجانیده‌شده در تحلیل نشان داده شده‌اند. به بیان دیگر، علل خشونت سیاسی زیرمجموعه‌ای از مجموعه ترکیب‌های علی موجود در کشورهای مسلمان خاورمیانه است. همان‌طور که در جدول ۲ ملاحظه می‌شود، تنوع کشورهای گنجانده‌شده در تحقیق، محدودتر از کلیه ترکیب‌های منطقیاً ممکن از سه شرط علی مزبور است. به عبارت دیگر، در میان کشورهای مسلمان خاورمیانه برای همه ترکیب‌های منطقیاً ممکن از این سه شرط علی، مصداق تجربی وجود نداشته است. در واقع، هیچ کشوری نبوده است که سه نوع ترکیب علی زیر را دارا باشد:

(الف) وجود نابرابری اقتصادی بالا به همراه تبعیض گروهی ضعیف و نرخ توسعه پایین (abc)؛

(ب) نرخ توسعه پایین با وجود تبعیض گروهی قوی و نابرابری اقتصادی بالا (AbC)؛ و  
(ج) ترکیبی از نابرابری اقتصادی بالا و توسعه شتابان در غیاب تبعیض گروهی قوی (aBC).  
از سویی دیگر، بیشترین فراوانی (۱۱ کشور، معادل با ۵۵ درصد از جمعیت تحقیق) مربوط به کشورهایی بوده است که در غیاب تبعیض گروهی قوی و نابرابری اقتصادی بالا، درگیر توسعه شتابان بوده‌اند (یعنی، ترکیب aBC).

براساس ترکیب‌هایی از شروط که حداقل یک مصداق کشوری داشته‌اند معادله بولی جوامع مورد تحلیل (F) به شرح ذیل است:

$$F - abc + Abc + aBc + abC + ABc + ABC$$

با به‌کارگیری قاعده کمینه‌سازی بولی<sup>۲</sup> ترکیب‌های سه جمله‌ای را می‌توان به شرح زیر به ترکیب‌های دو جمله‌ای تقلیل داد:

ترکیب Abc با abc ← bc

ترکیب aBc با abc ← ac

## 1. Diversity

۲. قاعده کمینه‌سازی این است: چنانچه دو عبارت بولی فقط در یک شرط علی با یکدیگر متفاوت باشند و هر دو یک نتیجه را موجب شوند، در آن صورت می‌توان آن شرط علی را حذف نمود و عبارت ساده‌تری ساخت (رگین، ۱۹۸۷: ۹۳). منطقی این نوع کمینه‌سازی مشابه با طرح آزمایشی است: فقط یک شرط علی تغییر می‌کند؛ ولی در معلول یا پیامد هیچ تفاوتی ایجاد نمی‌شود. براساس منطق طرح آزمایشی، نتیجه گرفته می‌شود که آن شرط علی ارتباطی با معلول یا پیامد ندارد. از این‌رو، فرایند کمینه‌سازی بولی شبیه منطق طرح آزمایشی به نظر می‌رسد.

ترکیب  $Abc$  با  $Ac \leftarrow ABC$

ترکیب  $ABC$  با  $AB \leftarrow ABC$

در مرحله بعدی نیز با یک کمیته سازی بولی (یعنی، «ترکیب  $ac$  با  $Ac \leftarrow c$ ») نهایتاً این جمله بولی حاصل می شود  $F - c + bc + AB$

پس می توان نتیجه گرفت که در دوره مورد بررسی و براساس شروط علی مزبور، سه نوع جامعه در خاورمیانه وجود داشته است: جوامع با نابرابری اقتصادی پایین (c)؛ جوامعی که نرخ توسعه پایین (b) را با سطح پایین نابرابری اقتصادی (c) ترکیب کرده اند؛ و جوامعی که در آنها تبعیض گروهی قوی (A) با توسعه شتابان (B) ترکیب شده است.

از آنجا که موارد بروز خشونت سیاسی زیرمجموعه جوامع مسلمان خاورمیانه است، معادله خشونت سیاسی نیز زیرمجموعه معادله جوامع مزبور است. همان طور که در ستون آخر جدول ۲ مشاهده می شود، از میان ۵ ترکیب علی موجود فقط ترکیب  $aBc$  یک ترکیب متناقض<sup>۱</sup> (یعنی، وجود موردهایی با شروط علی یکسان و نتایج متعارض) است که با گد خروجی «؟» مشخص شده است. معنای آن این است که توسعه شتابان در میان کشورهایی که نابرابری اقتصادی بالا و تبعیض گروهی قوی نداشته اند، نتایج متناقضی از حیث بروز خشونت سیاسی به بار آورده است. دقیق تر آن که از میان ۱۱ کشوری که این ترکیب علی (abc) را داشته اند، ۴ کشور واجد و ۷ کشور فاقد خشونت سیاسی بوده اند. با توجه به غلبه کشورهایی که مصداق عدم بروز متبیین بوده اند، احتیاط تحلیلی ایجاب نمود که متغیر خروجی این ترکیب علی را با ارزش «۰» (عدم بروز پیامد) گدگذاری مجدد نماییم. به این ترتیب، برای تحلیل علل خشونت سیاسی فقط به ترکیب های علی پرداختیم که آشکارا منجر به پیدایش این پیامد شده اند. معادله بولی آن، این است:

$$PV - Abc + ABc + ABC \text{ (خشونت سیاسی)}$$

با به کارگیری قاعده کمیته سازی بولی ترکیب های سه جمله ای فوق به ترکیب های دو جمله ای زیر تقلیل یافت:

ترکیب  $Ac \leftarrow Abc$  با  $ABC$

ترکیب  $ABC$  با  $AB \leftarrow ABC$

در نتیجه، معادله بروز خشونت سیاسی عبارت می شود از:

$$PV - AC + AB - A(c+B) \text{ (خشونت سیاسی)}$$

## 1. Contradiction

این معادله دلالت بر آن دارد که در دوره زمانی مورد مطالعه، دو ترکیب یا الگوی علی هم‌ارز به‌عنوان شرط کافی برای بروز خشونت سیاسی در کشورهای مسلمان خاورمیانه وجود داشته است: اول، ترکیبی از تبعیض گروهی قوی با نابرابری اقتصادی پایین (افغانستان، لبنان، پاکستان، عراق)؛ دوم، جوامعی که در آن‌ها تبعیض گروهی قوی با توسعه شتابان ترکیب شده است (ایران، سودان، ترکیه).

نتیجه نهایی فاکتورگیری نیز نشان می‌دهد که تبعیض گروهی قوی (A) شرطی لازم برای بروز خشونت سیاسی در کشورهای مسلمان خاورمیانه بوده است. یعنی، وجود تبعیض گروهی قوی به تنهایی موجب خشونت سیاسی نمی‌شود، بلکه در ترکیب با سایر شروط است که این پیامد را به بار می‌آورد. دلالت مهم‌تر این یافته آن است که در میان کشورهای تحت بررسی اگر تبعیض گروهی قوی وجود نمی‌داشت، خشونت سیاسی نیز رخ نمی‌داد.

باری، هنگامی که یک جدول ارزش کمینه‌سازی شد و ترکیبات مختلف شروطی که با یک پیامد ارتباط دارند تعیین شدند، غالباً مفید فایده خواهد بود که به واری ترکیباتی از شروط پیردازیم که با غیاب یا نبود آن پیامد ارتباط دارند. برای دستیابی به این راه‌حل برای پیامدهای منفی، به جای آغاز نمودن از ساختن و کمینه‌سازی یک جدول ارزش جدید برای به‌دست آوردن راه‌حلی که از پیامدهای مثبت استخراج می‌شود، می‌توان از قانون دمورگان استفاده نمود تا علل نبود یا غیاب پیامد موردنظر یعنی علل مربوط به «عدم وقوع خشونت سیاسی» را دریافت. با اعمال قانون دمورگان<sup>۲</sup> در معادله قبلی، معادله بولی « $a + Cb$ » به‌دست می‌آید. براساس این معادله بولی می‌توان نتیجه گرفت که احتمال وقوع خشونت سیاسی در جوامعی (کشورهای مسلمان خاورمیانه) کمینه بوده است که یا تبعیض گروهی پایین داشته‌اند، یا با وجود نابرابری اقتصادی بالا، نرخ توسعه‌شان کند بوده است.

### نتیجه‌گیری

به‌منظور نتیجه‌گیری از یافته‌های تحقیق، ضروری است به فرضیه و سؤال اکتشافی تحقیق برگردیم. پیش‌بینی نظری رویکرد محرومیت نسبی یا فرضیه تحقیق این بود که احتمال وقوع خشونت سیاسی در جوامعی که به‌طور هم‌زمان واجد محرومیت طولی و عرضی اند بسیار

۱. عراق گرچه فاقد توسعه شتابان بوده است ولی بنا به اصل استلزام اصلی (Prime implicant) در تحلیل بولی جزو این گروه قرار می‌گیرد (ر.ک. به: رگین، ۱۹۸۷: ۹۵-۹۸). یعنی، ترکیب AC بر دو ترکیب علی  $Abc$  و  $ABC$  دلالت دارد یا مستلزم این دو ترکیب است.  
۲. برای آشنایی با چگونگی اعمال قانون دمورگان ر.ک. به: رگین، ۱۹۸۷: ۹۸-۹۹.



بیش از سایر جوامع است. به بیان دیگر، از میان ترکیب‌های مختلف منطقاً ممکن از متغیرهای معرّف محرومیت نسبی (یعنی، نرخ توسعه اقتصادی-اجتماعی؛ نابرابری اقتصادی و تبعیض گروهی)، ترکیب حضور هم‌زمان هر سه متغیر مذکور (یعنی، ترکیب ABC) باید بیش از سایر ترکیب‌های علیّ موجب وقوع خشونت سیاسی شود. دلالت دیگر این فرضیه، آن است که در جوامع فاقد محرومیت طولی و عرضی (یعنی، ترکیب abc) نباید شاهد وقوع خشونت سیاسی باشیم.

یافته‌های جدول ارزش مربوط به چگونگی نسبت ترکیب‌های معرّف محرومیت نسبی با خشونت سیاسی (جدول ۲) هم‌سو با فرضیه تحقیق نشان داد که اولاً، برای ترکیب جوامع فاقد محرومیت طولی و عرضی (یعنی، ترکیب abc) هیچ مصداق کشوری وجود نداشته که خشونت سیاسی را تجربه کرده باشد؛ و ثانیاً، در هر کشوری که ترکیب حضور هم‌زمان نرخ توسعه اقتصادی-اجتماعی بالا، نابرابری اقتصادی زیاد و تبعیض گروهی قوی وجود داشته (یعنی، ترکیب ABC) خشونت سیاسی نیز مشاهده شده است. همچنین، اگر ترکیب متناقض abc (یعنی، توسعه شتابان در میان کشورهایی که نابرابری اقتصادی بالا و تبعیض گروهی قوی نداشته‌اند، نتایج متناقضی از حیث بروز خشونت سیاسی به بار آورده است) را کنار بگذاریم، بیشترین ترکیب از شروط علیّ که منجر به خشونت سیاسی شده است همین ترکیب ABC (حضور هم‌زمان نرخ توسعه اقتصادی-اجتماعی بالا، نابرابری اقتصادی زیاد، و تبعیض گروهی قوی) به همراه ترکیب ABC (کشورهایی که در غیاب نابرابری اقتصادی بالا واجد تبعیض گروهی قوی و درگیر توسعه شتابان بوده‌اند) است. همه این نتایج، در راستای پیش‌بینی فرضیه تحقیق و مؤید آن است. در حقیقت، از میان الگوهای علیّ مختلف در کشورهای تحت مطالعه، دو ترکیب ABC (کشورهایی که هم‌زمان واجد نرخ توسعه اقتصادی-اجتماعی بالا، نابرابری اقتصادی زیاد، و تبعیض گروهی قوی بوده‌اند) و ABC (کشورهایی که در غیاب نابرابری اقتصادی بالا، واجد تبعیض گروهی قوی و درگیر توسعه شتابان بوده‌اند) بیش از سایر ترکیب‌ها موجب وقوع خشونت سیاسی شده‌اند، یا این دو ترکیب از معرّف‌های محرومیت نسبی احتمال وقوع خشونت سیاسی را افزایش داده‌اند.

از سویی دیگر، پرسش محوری و اکتشافی تحقیق این بود که چند الگوی علیّ از ترکیب معرّف‌های محرومیت نسبی می‌توان پیدا نمود که منجر به خشونت سیاسی گردیده است؟

نتایج تحلیل بولی نشان داد که دو الگوی علیّ از داده‌های جدول ارزش مربوط به کشورهای مسلمان خاورمیانه قابل استخراج است. اول، ترکیبی از تبعیض گروهی قوی با نابرابری اقتصادی

پایین (مصادیق تجربی آن عبارت بودند از: افغانستان، لبنان، پاکستان، عراق)؛ و دیگری، جوامعی که در آن‌ها تبعیض گروهی قوی با توسعه‌شتابان ترکیب شده است (مصادیق تجربی آن عبارت بودند از: ایران، سودان، ترکیه).

نتیجه مهم دیگری که از تحلیل بولی به دست آمد مربوط به دو ترکیب علی هم‌ارز ABC (وجود هم‌زمان نرخ توسعه اقتصادی-اجتماعی بالا و تبعیض گروهی قوی در غیاب نابرابری اقتصادی بالا) و ABC (وجود هم‌زمان نرخ توسعه اقتصادی-اجتماعی بالا، نابرابری اقتصادی زیاد و تبعیض گروهی قوی) در معادله اولیه تکوین خشونت سیاسی است. این دو عبارت بولی که هر دو موجد خشونت سیاسی شده‌اند فقط در شرط علی C (نابرابری اقتصادی) با یکدیگر متفاوت‌اند و بقیه عناصر این دو ترکیب یکی هستند. بنابراین، براساس فرایند کمینه‌سازی بولی -که شبیه منطق طرح آزمایشی است- دو عبارت مزبور به یک عبارت ساده‌تر AB، تقلیل یافت، چون AB عنصر مشترک در دو عبارت مزبور بوده است. مهم‌ترین دستاورد نظری این یافته آن است که وقوع خشونت سیاسی ارتباطی به نابرابری اقتصادی (C) ندارد، زیرا هم در حضورش (ABC) و هم در غیابش (ABC) خشونت سیاسی رخ داده است. یعنی، در کشورهای مورد مطالعه چیزی که تولید خشونت سیاسی کرده، نابرابری اقتصادی نبوده بلکه تبعیض گروهی است که در کلیه کشورهای که خشونت سیاسی را تجربه کرده‌اند حضور داشته است (-تبعیض گروهی علت لازم خشونت سیاسی است).

این یافته، با نتایج تحقیقات تطبیقی کمی نیز هم‌سوئی دارد که نتیجه گرفته‌اند نابرابری اقتصادی (اعم از نابرابری در توزیع درآمد یا نابرابری در توزیع زمین) معرف مناسبی برای بازنمایی محرومیت نسبی در سطح کلان نمی‌باشد و در عوض، «تبعیض گروهی» را مناسب‌ترین نماگر کلان‌پایه محرومیت نسبی محسوب نموده‌اند (گار و گار، ۱۹۸۳؛ الینا و مور، ۱۹۹۰؛ گار و مور، ۱۹۹۷). در حقیقت، صرف نابرابری اقتصادی مهم نیست، بلکه تبعیض است که موجد ناکامی و احساس محرومیت شده و اغلب منجر به پرخاشگری و کنش‌های خشونت‌آمیز می‌گردد.

### منابع

- اسکاچپول، تدا (۱۳۷۸)، «تبیین انقلاب‌ها»، در *نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناسی*، لوئیس کوزر و برنارد روزنبرگ، فرهنگ ارشاد، صص ۶۱۸-۶۳۸.
- تیلی، چارلز (۱۳۸۵)، *از بسیج تا انقلاب*، ترجمه علی مرشدی‌زاد، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- جانسون، چالمرز (۱۳۶۳)، *تحول انقلابی*، حمید الباسی، انتشارات امیرکبیر.

رنی، آستین (۱۳۷۴)، حکومت، ترجمه لیلا سازگار، مرکز نشر دانشگاهی.  
ساندرز، دیوید (۱۳۷۸)، «تحلیل رفتاری»، در روش و نظریه در علوم سیاسی، دیوید مارش و جری استوکر، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، صص ۱۰۷-۱۲۸.  
ساندرز، دیوید (۱۳۸۰)، الگوهای بی ثباتی سیاسی، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.  
طالبان، محمدرضا (۱۳۸۹)، جامعه‌شناسی سیاسی کلان: تحلیلی بین‌کشوری از بی‌ثباتی سیاسی، انتشارات جامعه‌شناسان.  
فایریند، ایو و روزالیند فایریند (۱۳۷۹)، «شرایط سیستمی پرخاشگری سیاسی»، در خشونت و جامعه، ترجمه اصغر افتخاری، نشر سفیر.  
گار، تد رابرت (۱۳۷۶)، چرا انسان‌ها شورش می‌کنند؟، ترجمه علی مرشدی‌زاد، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.  
گار، تد رابرت (۱۳۷۹)، «مدلی علی از منازعات داخلی»، در خشونت و جامعه، اصغر افتخاری، نشر سفیر.  
گرفین، کیت (۱۳۷۵)، راهبردهای توسعه اقتصادی، ترجمه حسین راغفر و محمدحسین هاشمی، نشر نی.  
لفت‌ویچ، آدریان (۱۳۷۸)، دموکراسی و توسعه، ترجمه احمد علیقلیان و افشین خاکباز، انتشارات طرح نو.  
نش، کیت (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، ترجمه محمدتقی دلفروز، نشر کویر.  
نلسون، جان ام (۱۳۷۹)، «مشارکت سیاسی»، در درک توسعه سیاسی، مایرون واینر و ساموئل هانتینگتون، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.  
هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، نشر علم.

- Agnew, Robert (1999), "A General Strain Theory of Community Differences in Crime Rates", *Journal of Research in Crime and Delinquency*, 36 (2), 123-155.
- Banks, Arthur (2005), *Cross-National Time Series Data*, State University of New York Binghamton, Binghamton
- Bollen, Kenneth & Robert Jackman, (1989), "Democracy, Stability and Dichotomies", *ASR*, 54, 612-621.
- Boswell, Terry and William Dixon (1990), "Dependency and Rebellion", *ASR*, 55 (4), 540-559.
- Brady, H. E., & D. Collier, eds. (2004), *Rethinking social inquiry: diverse tools, shared standards*, Lanham and New York, Rowman & Littlefield.
- Burkhart, Ross E., (2002), "The Capitalist Political Economy and Human Rights", *The Social Science Journal*, 39, 155-170.
- Chauvet, Lisa (2002), "Socio-political instability and the Allocation of international Aid by Donors", *European Journal of Political Economy*, 19, 33-59.
- Cooney, Mark (1997), "From Warre to Tyranny: Lethal Conflict and the State", *ASR*, 62 (2), 316-338.

- Crenshaw, Edward (1992), "Cross-national Determinants of Income Inequality", *Social Forces*, 71 (2), 339-363.
- Coleman, James (1990), *Foundations of Social Theory*, The Belknap Press of Harvard University Press.
- Davenport, Christian (2003), *Minorities at Risk*, University of Maryland.
- Davis, Gareth G., (2002), *Repression, Rationality and Relative Deprivation*, George Mason University.
- Deininger, Klaus & Lyn Squire (1997), "Economic Growth and Income Inequality", *Finance and Development*, 34 (1), 38-41.
- Ellina, Maro & Will H. Moore (1990), "Discrimination and Political Violence", *Western Political Quarterly*, 43, 267-278.
- Goldstone, Jack (2003), *Revolutions*, Third Edition, Wadsworth, Thomson, Canda
- George, Alexander & Andrew Bennett (2005), *Case studies and theory development in the social sciences*, Cambridge, MA: MIT Press.
- Gurr, Ted Robert (1968), "A Causal Model of Civil Strife: A Comparative Analysis Using New Indices", *The American Political Science Review*, 62 (4), 1104-1124.
- Gurr, Ted Robert & Erica B. K. Gurr (1983), *Indicators of Group Discrimination*, in Charles Taylor and David Jodice, *World Handbook of Political & Social Indicators*, 3rd ed., vol. 1. pp. 50-57, New Haven, CT: Yale University Press.
- Gurr, Ted Robert & Raymond Duvall (1973), "Civil Conflict in the 1960s", *Comparative Political Studies*, 6, 135-169.
- Gurr, Ted Robert & Will H. Moore (1997), "Ethnopolitical Rebellion: a Cross-Sectional Analysis of the 1980s With Risk Assessments for the 1990s", *American Journal of Political Science*, 41 (4), 1079-1103.
- Hardy, M., (1979), "Economic Growth, Distributional inequality, and Political Conflict in Industrial Societies", *Journal of Political and Military Sociology*, 5, 209-227.
- Hedstrom, Peter & Richard Swedberg (eds.) (1998), *Social Mechanisms: An Analytical Approach to Social Theory*, New York: Cambridge University Press.
- Hibbs, Douglas (1973), *Mass Political Violence*, New York: Wiley.
- Jackman, Robert (1985), "Cross-national Statistical Research and the Study of Comparative Politics", *American Journal of Political Science*, 29 (1), 161-182.
- Kim, Young; Yong Jang & Hokyu Hwang (2002), "Structural Expansion and the Cost of Global Isomorphism", *International Sociology*, 17 (4), 481-503.
- Lichbach, Mark Irving (1989), "An Evaluation of does Economic inequality Breed Political Conflict? studies", *World politics*, 41, 431-470.

- Lindstrom, Ronny & Will H. Moore (1995), "Deprived,Rational or Both?", *Journal of Political and Military Sociology*, 23, 167-190
- London, Bruce & Thomas Robinson (1989), "The Effect of International Dependence on Income Inequality and Political Violence", *ASR*, 54 (2), 305-308.
- Mahoney, James (2004), "Comparative-Historical Methodology", *Annual Review of Sociology*, 30, 81-101.
- Mahoney, James & Gary Goertz (2006), "A tale of two cultures: contrasting quantitative and qualitative research", *Political Analysis*, 14, 227-249.
- Marshall, Monty & Ted Robert Gurr (2005), *Peace and Conflict*, University of Maryland.
- Markus, Gregory & Betty Nesvold (1972). "Governmental Coerciveness and Political Instability", *Comparative Political Studies*, 5 (2), 231-244.
- Medas, Paulo (2001), *Polarization, Diversity and Political Instability*, Department of Economics New York University.
- Moaddel, Mansoor (1994), "Political Conflict in the World Economy", *ASR*, 59, 276-303.
- Moore, Will H. & Keith Jagers (1990), "Deprivation, Mobilization and the State", *Journal of Developing Societies*, 6, 17-36.
- Moran, Timothy Patrick (2003), "On the Theoretical and Methodological Context of Cross-National Inequality Data", *International Sociology*, 18 (2), 351-378.
- Muller, Edward & Mitchell Seligson (1987), "Inequality and Insurgency", *The American Political Science Review*, 81 (2), 425-452.
- Muller, Edward & Erich Weede (1994), "Theories of Rebellion", *Rationality and Society*, 6 (1), 40-57.
- Muller, Edward (1985), "Income inequality, Regime Repressiveness, and Political Violence", *ASR*, 50, 47-61.
- Muller, Edward (1988), "Democracy,Economic Development and Income Inequality", *ASR*, 53 (1), 50-68.
- Nafziger, Wayne & Juha Auvinen (2002), "Economic Development, Inequality, War and Violence", *World Development*, 30 (2), 153-163.
- 110) Nelson, Joan (1998), "Poverty, Inequality and Conflict in Developing Countries", Rockefeller Brothers Fund,Inc.
- 109) Nielsen, Francois & Arthur Alderson (1995), "Income inequality, Development and Dualism", *ASR*, 60 (5), 674-701.
- öz, özlem (2004), "Using Boolean-and Fuzzy-Logic-Based Methods to Analyze Multiple

- Case Study Evidence in Management Research", *Journal of Management Inquiry*, 13, 166-179.
- Peters, Guy (1998), *Comparative Politics*, Macmillan Press Ltd.
- Przeworski, Adam and Henry Teune (1970), *The Logic of Comparative Social Inquiry*, John Wiley & Sons, Inc.
- Pratt, Travis & Timothy Godsey (2003), "Social Support, Inequality and Homicide", *Criminology*, 41 (3), 611-643.
- Raffalovich, Lawrence (1999), "Growth and Distribution", *Social Forces*, 78 (2), 415-432.
- Ragin, Charles (1987), *The Comparative Method*, Berkeley and Los Angeles: University of California Press.
- Ragin, Charles (1994), *Constructing Social Research*, Pine Forge Press.
- Ragin, Charles (2008), *Redesigning Social Inquiry: Fuzzy Sets and Beyond*, University of Chicago Press.
- Sambanis, Nicholas (2003), "Using Case Studies to Expand the Theory of Civil War", *World Bank*.
- Sigelman L., & Simpson M., (1977), "A Cross-national Test of the Linkage between Economic Inequality and Political Violence", *Journal of Conflict Resolution*, 21, 105-128.
- Sinden, Peter (1979), "Political Instability, Durkheim and the Division of Labor", *Humboldt Journal of Social Relation*, 6 (2), 46-78.
- Timberlake, Michael & Kirk Williams (1984), "Dependence, Political Exclusion, and Government Repression", *ASR*, 49, 141-146.
- Walton, John & Charles Ragin (1990), "Global and National Sources of Political Protest", *ASR*, 55 (6), 876-890.
- Wang, T.Y.; Dixon, William; Muller, Edward; Seligson, Mitchell (1993) "inequality and Political Violence Revisited comment/reply", *The American Political Science Review*, 87 (4), 979-993.
- Weede, Erich (1986), "Income Inequality and Political Violence Reconsidered", *ASR*, 51, 438-441.
- Weede, Erich (1987), "Some new evidence on correlates of political violence", *European Sociological Review*, 3, 97-108.
- Weede, Erich (1981), "Income inequality, Average Income and Violence", *Journal of Conflict Resolution*, 25, 639-654.
- Weede, Erich (1998), "Are Rebellion and Transfer of Power Determined by Relative Deprivation or Rational Choice?", *Guru Nanak Journal of Sociology*, 19 (2), 1-33.

Wrong, Dennis (1994), *The Problem of Order*, New York: Macmillan

Zimmermann, Ekkart (1983), "Political Violence, Crises and Revolutions" Cambridge, MA: Schenkman.

محمدرضا طالبان، عضو هیئت علمی گروه جامعه‌شناسی انقلاب پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی است. (نویسنده مسئول).  
qtaleban@yahoo.com